

# سازمانده کمونیست

۴۳

نشریه کمیته سازمانده

اردیبهشت ۱۳۸۸  
(مه ۲۰۰۹)

آدرس های تماس علی

bahrammodarresi@gmail.com

mozafar.mohamadi@gmail.com

azam.kamguian@gmail.com

تلویزیون پرتو

ساعات پخش

۱۵:۳۰ تا ۱۶:۳۰

به وقت تهران

تکرار برنامه

۲:۳۰ تا ۳:۳۰ بامداد

سایتهای حزب و نهادهای

نزدیک به حزب

www.hekmatist.com

www.iran-telegraf.com

www.oktoberr.org

www.marxhekmatociety.com

www.hekmat.public-archive.net

## آیا یک حزب کمونیستی در شرایط مخفی

### می تواند تبدیل به یک حزب توده ای شود؟

(سمینار سوم)

بهرام مدرسی

رفقا با تشکر از این که زحمت کشیدید و به این سمینار آمدید.

بحث امروز، از سری سمینارهای کمیته سازمانده است. پیش از کنگره سوم قرار شد بحثی در رابطه با کار مخفی و علنی داشته باشیم و توضیح بدهیم که معنی آن چیست؟ سنت آن در فعالیت کمونیستی چیست و کار در شرایط خفقان را توضیح بدهیم.

در جریان آمادگی ماتریال برای بحث، هر اندازه بر مسئله فعالیت در شرایط مخفی از طرف کمونیستها، سنتهایی که بوده و بحثها و جدالهایی که در این باره وجود داشته است عمیق میشدم، چه تجارب خودمان و چه بخصوص در تجربه بلشویکها و بحث های بعد از ۱۹۲۰ را دنبال کردم، ابعاد بحث برایم عمیق تر و وسیعتر از صرف توضیح اینکه در شرایط خفقان فعالیت کمونیستی یعنی چه و روش هایش چه میباشند، شد. بدون اشاره به سنت ها و بحث های موجود در تاریخ فعالیت کمونیستی و بخصوص بلشویکی نمیشود همه حق مطلب را ادا کرد.

من در سال گذشته بحثی درباره اینکه آیا یک حزب کمونیستی در شرایط خفقان و در شرایط فعالیت مخفی امکان توده ای شدن دارد یا نه را در چهارچوب سمینارهای کمیته مرکزی ارائه کردم. امروز هم از آن بحث دفاع میکنم و فکر میکنم که یک حزب کمونیستی نه تنها امکان این را دارد بلکه وظیفه آن را دارد که در شرایط خفقان و در شرایط فعالیت زیرزمینی تبدیل به یک حزب توده ای بشود، در غیر این صورت شانس موفقیتی نخواهد داشت. این طبعاً کمی "خلاف جریان" به نظر می رسد، بخصوص اگر به سنتهایی که ما به عنوان سنت فعالیت کمونیستی در شرایط خفقان می شناسیم، رجوع کنیم.

## اول مه از نگاه کارگر سوسیالیست

مظفر محمدی

روز جهانی کارگر را میشود از زوایای گوناگون نگاه کرد. اما مسئله اینست که کارگر اول مه را چگونه می بیند. آیا این را مثل یک مراسم، مثل یک اعتصاب می بیند؟ آن را گوشه ای و در ادامه مبارزه اقتصادی دیروزش می بیند؟ می خواهد خواستهایی را مطرح کند؟ می خواهد خود را متحد کند؟ اگر قرار است کارگران یا رهبران و فعالین کارگری با هم بنشینند و تصمیم بگیرند بالاخره باید اول دید که اول مه را چگونه می بینند.

اول مه ظاهراً یک روز است. اما اگر این روز را مثل یک مراسم، یک روز بزرگداشت و از این قبیل نگاه کنیم، خوب ساده میگردد. مثل هر مراسم و تجلیل و بزرگداشت دیگر. عده ای جمع می شوند و مراسمی برگزار می کنند و بر می گردند خانه هایشان. اما روز جهانی کارگر علاوه بر اهمیت تاریخی اش و علاوه بر اینکه امری جهانی است و تمام طبقه کارگر در این روز میخواهد قدرتش را به نمایش بگذارد، به خاطر موقعیت و شرایطی که امروز و در آستانه اول مه امسال، بشر و طبقه کارگر در آن زندگی میکند، اهمیت ویژه ای دارد.

اگر اول مه را اینطور نگاه کنیم که کارگر بیاید و بگوید بحران سرمایه داری را دارند سر ما می شکنند و طبقه کارگر را خانه خراب می کنند. بگوید سرنوشت بشر را عده ای دیگر دارند تعیین می کنند. بگوید کارگر برده نیست. کارگر صاحب جامعه است و دیگر نمی خواهد سرنوشت جوامع بشری توسط بوش و پنتاگون و سارکوزی و احمدی نژاد و یا در دالانهای نوکران سرمایه و در حوزه های علمی تعیین شود. طبقه کارگر باید سرنوشت بشر را تعیین کند و ...

اگر اینطوری نگاه کنیم اول مه خیلی فراتر از یک روز و یک مراسم و یک بزرگداشت است.



امروز سعی میکنم هم به آن بحث رجوع کنم و هم به آن ابعاد بزرگی که فکر میکنم این بحث دارد اشاره میکنم. من نیتر سمنار را "ایا یک حزب کمونیستی در شرایط مخفی می تواند تبدیل به یک حزب توده ای بشود؟" گذاشتم. جواب من به این سوال مثبت است و فکر میکنم که ضرورت فعالیت کمونیستی برای یک حزب کمونیستی و بخصوص برای حزب ما این است که سعی کند در شرایط خفقان بخصوص تبدیل به یک حزب توده ای و اجتماعی بشود تا بتواند در موقعیت خودش اقدام سیاسی لازم را انجام بدهد و طبقه کارگر را به پیروزی برساند. منظور هم طبعاً از فعالیت کمونیستی و کاری که باید انجام شود، آنچه که در سنت فعالیت چپ ها بعنوان راه حل برای فعالیت در شرایط خفقان است، نیست. خواهشم این است که کل آن جواب ها را ندیده بگیرید تا یکبار دیگر با هم به سنت های واقعا کمونیستی و بلشویکی فعالیت در شرایط خفقان برسیم و بحث هایی را که در این باره وجود داشته اند را بررسی کنیم.

تاریخچه این بحث برمیگردد به مجموع مباحثی که در حزب بلشویک قبل از پیروزی انقلاب اکتبر در جریان بود. از بحث "چه باید کرد" لنین تا آنجا که لنین بحث حزب انقلابیون حرفه ای را طرح میکند، مستقل از اینکه چه استنباطی از آن شد که بعداً برمی گردم، از ابتدای فعالیت حزب بلشویک شاهد ابعاد مختلف این بحث هستیم. لنین تلاش میکند که حزب سوسیال دمکرات و بعداً حزب بلشویک را متوجه آن مشخصاتی بکند که چه آن روز و چه امروز جزو داده فعالیت کمونیستی است و آنها فعالیت در شرایط خفقان و دیکتاتوری است. این که امروز این خفقان چه تفاوتی با دیروز دارند تفاوتی در جواب ها نمیدهد، حداکثر روشها را تغییر میدهد اما سنت و ضرورت و معنی آن را تغییر نمیدهد. بعد از پیروزی انقلاب اکتبر، برای صف وسیعی از بلشویک ها، سرنگونی قدرت بورژوازی و به قدرت رسیدن بلشویک ها، دلیلی بر درستی آن روش ها و آن مباحث بودند.

شکست انقلاب ۱۹۱۸ - ۱۹۲۰ آلمان و قطعی شدن عدم پیروزی انقلاب سوسیالیستی در کشورهای دیگر اروپایی و اینکه جمهوری شوروی سوسیالیستی تنها دولت سوسیالیستی است، مباحثی را در میان کمونیست های اروپا و بخصوص آلمان را باعث شد. در شرایطی که لنین و بلشویک ها همه انرژی و توجه شان متوجه دفع حمله کل بورژوازی جهانی به دولت شوراها و دفاع از حکومت بلشویک ها را داشت، این مباحث عملاً جواب درخور را نگرفتند و علیرغم نوشته های ارزشمند لنین در این باره، این جریان برای دهه های متعددی، تبدیل به بدیل فعالیت بلشویکی شد. اگر از خودتان سوال کرده اید که چرا در هیچ کشوری کمونیست ها به آن جریان توده ای تبدیل نشده اند که بتوانند اوضاع سیاسی را به

نفع خود رقم بزنند، به نظر من بخشی از جواب را میتوانید در آن سنت هایی ببینید که در جریان مباحثات سال های ۱۹۲۰ ببینید. مباحثاتی که یک سنت غیر بلشویکی و غیر کمونیستی را، در کنار فشار ارتجاع و خفقان بورژوازی، به کمونیست ها تحمیل کرد. مباحث حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت به نظر من مبانی اصلی نقد این سنت غیر کمونیستی را دست میدهد. بررسی مباحثات این سال ها اما ابعاد دیگری از این سنت را به ما نشان میدهد که من تلاش میکنم در چهارچوب زمان محدود این سمینار به آن بپردازم.

سال ۱۹۲۰ انقلاب اکتبر چیزی حدود دو سال نیم از عمرش میگذرد. دولت سوسیالیستی شوروی قرارداد صلح را امضا کرده است. از یک طرف شاهد جبهه بزرگی از احزاب سوسیال شونیست متشکل در انترناسیونال دوم هستیم که بخش بزرگی از احزاب سوسیال دمکرات را با خود دارند و عملاً در مقابل "ویروس" بلشویکی شدن اوضاع مورد حمایت و ساپورت دولت های بورژوایی قرار میگیرند. از طرف دیگر شاهد شکل گیری انترناسیونال سوم به رهبری لنین و بلشویک ها هستیم که تلاش میکنند در مبارزه علیه سوسیال شونیسم انترناسیونال دوم، به فعالیت کمونیستی در کشورهای دیگر اروپایی کمک کنند.

در این دوره در آلمان شاهد شکل گیری جریانی که بعد ها به "محفل فرانکفورتی ها" مشهور میشود هستیم. این جریان از طرف لنین نام "رادیکالیسم چپ" را گرفت. در مبارزه علیه سوسیال شونیسم انترناسیونال دوم، لنین مجبور است مداماً جواب انتقاد های این رادیکالیسم چپ را هم بدهد. این جریان به بهانه نقد سوسیال شونیسم انترناسیونال دوم، کل مبانی فعالیت بلشویک ها که بعد از پیروزی انقلاب اکتبر به مبانی فعالیت کمونیستی در سطح جهان تبدیل شده بودند را به نقد میکشد. چیزی که مورد نظر این جریان رادیکال است، به قول لنین چیزی جز آرزوهای کودکانه آکادمیک هایی که بویی از فعالیت کمونیستی نبرده اند نیست. لنین مجبور است در نقد این جریان به کل مبانی فعالیت بلشویک ها بپردازد و به دلایل پیروزی آنها اشاره کند. من در ادامه به مبانی فکری این جریان میپردازم.

مهمترین اثر لنین در نقد این جریان کتابی است که به نادرست با نام "بیماری کودکی چپ روی در کمونیسم" ترجمه شده است. ترجمه درست نام این کتاب "رادیکالیسم چپ، بیماری کودکی در کمونیسم" است. من به همه رفقا توصیه میکنم این کتاب لنین را بخوانند. توجه کنید که ترجمه فارسی آن بسیار نادقیق و غلط است. من برای ورود به بحث نقل قولی از این کتاب را میخوانم.

لنین میگوید: "ما باید تضمین بکنیم که کمونیستها همان اشتباهات انترناسیونال دوم اما

از سمت دیگر را تکرار نمیکنند. این همان اشتباهی است که کمونیستهای به اصطلاح چپ و رادیکال از سمت دیگر دچار آن میشوند. ما باید تضمین کنیم که این جریان جواب بگیرد. دکتترین این به اصطلاح چپ ها درست به اندازه دکتترین راست انترناسیونال دوم نادرست و غلط است. روشن است که خطر دکتترین به اصطلاح چپ ها به نسبت دکتترین راست که منظور به طور مشخص سوسیال شونیسم و کائوتسکیسم است، هزار بار کمتر است. این بیماری کودکی به دلیل جوانی و اینکه تازه پا به عرصه سیاست نهاده است، قابل علاج است. به همین دلیل ما باید با تمام انرژی

برای مداوای این بیماری تلاش کنیم." چیزی که لنین به عنوان بیماری از آن اسم میبرد همان رادیکالیسم چپ است. من در رابطه با سوسیال شونیسم صحبت نمی کنم. فرض بر این است که رفقا مجموعه رویدادهای دوره جنگ جهانی اول، انترناسیونال دو و تشکیل انترناسیونال سوم را میدانند. لنین در سال ۱۹۲۰ می گوید ما باید در دو جبهه بجنگیم از یک طرف سوسیال شونیسم انترناسیونال دوم و از طرف دیگر مبارزه علیه رادیکالیسم چپ. در این دوره احزاب بزرگ سوسیال دمکرات در آلمان، هلند، ایتالیا، بلژیک و فرانسه عملاً با دولتهای بورژوائی کشور خودشان وارد ائتلاف شدند که نمونه مشخص آن در آلمان است. سوسیال دمکراتها به رهبری "ابرت" حتی مسولیت سرکوب انقلاب آلمان را عهده دار میشوند.

در جریان جنگ اول جهانی بخش بزرگی از آن چیزی که لنین قبل از جنگ به آن سوسیال دمکراسی اروپائی نام نهاده بود، به معنی مثبت آن، به سوسیال شونیسم در غلطیدند و به رهبری کائوتسکی و انترناسیونال دوم عملاً بخش وسیعی از فعالین کارگری احزاب سوسیال دمکرات را با خودشان بردند. خیانتی که انترناسیونال دوم در آن دوره به آرمانهای کمونیسم و طبقه کارگر میکند و بخصوص نقش مستقیم سوسیال دمکراسی آلمان در سرکوب خونین طبقه کارگر آلمان دو عکس العمل را باعث میشود.

از یک طرف یک جبهه وسیع کمونیستی برای افشا و نقد انترناسیونال دوم از طرف لنین و انترناسیونال سوم و از طرف دیگر جریان انتقادی که اساساً در آلمان و ایتالیا فرموله میشود. این جریان انتقادی در آلمان دفاع سنگینی از انقلاب اکتبر میکند. ضدیت بسیار رادیکالی علیه خائنین انترناسیونال دوم دارد و جزوات متعددی در این رابطه منتشر میکند. این جریان در آلمان خودش را به اسم اپوزسیون بنیادی یا اپوزسیون بنیادگرا معرفی میکند. در ادبیات بلشویکیها به آنها چپ میگویند که بعد از دهه ۳۰ به محفل فرانکفورتی ها مشهور میشوند. از رهبران این جریان در آلمان لافن برگ، ولف هایم و هلنر و کارل شرودر هستند و در ایتالیا برای مثال تورانی.





این جریان در ضدیت انقلابی با انترناسیونال دوم و در نقد احزاب سوسیال شونیست در کشورهای خود جزوه هائی را چاپ میکنند و تزهائی را مطرح میکنند که همانطور که در نقل قولی که از لنین آوردم میبینیم که لنین آنها را هرچند جوان هستند اما تزهائیشان را به اندازه تزهای انترناسیونال دوم خطرناک میبیند.

این محفل ابتدا در فرانکفورت در نقد خیانت کاری انترناسیونال دوم و رهبرانش پلاتفرمی را منتشر میکند و تمام کمونیستها و گروه ها و احزاب کمونیستی را در کشورهای اروپائی دعوت میکند که این پلاتفرم را اجرا کنند. این پلاتفرم ضمن افشای انترناسیونال ۲ اساساً در نقد سیاست های اتخاذ شده از طرف روزا لوگزامبورگ و کارل لیبکنشت نوشته می شود. لنین در کتاب "رادیکالیسم چپ، بیماری کودکی در کمونیسم" در دفاع از لوگزامبورگ و لیبکنشت به تزهائی اینها می پردازد. این جریان در مجموعه آثاری که چاپ میکند تزهائی را مطرح میکند که شاید آشناترین تز آن "دیکتاتوری طبقه به جای دیکتاتوری حزب" است. ردپای این جریان را در چپ نو اروپا و در ادبیات کمونیستهای ایران می توانیم ببینیم.

یکی دیگر از تزهائی مطرح شده از طرف این محفل "دیکتاتوری طبقه به جای دیکتاتوری حزب" و در ادامه آن "حزب طبقه به جای حزب رهبران" است. این تزهائی قرار بودند ظاهراً مبارزه ی کاملاً رادیکال علیه سنتهای بورژوائی انترناسیونال ۲ را طرح کنند. به نظر این جریان مشکل انترناسیونال ۲ و احزاب سوسیال دمکرات خیانت کار بودن "رهبران" بوده است. کل بحث "حزب یا طبقه" و "رهبران یا توده ها" از این جا ناشی میشود. این گرایش زیر لفافه نقد روش های رهبران انترناسیونال ۲، کل سنت فعالیت بلشویکی را نقد میکند و کنار میگذارد. آنچه که بعد از کنار گذاشتن بلشویسم برای این جریان باقی میماند در بهترین حالت همین چپ نو اروپا و یا چپ سنتی ایران است.

به تزهائی دیگر این جریان برمیگردم. این جریان برای مثال شرکت در پارلمان را اساساً بایکوت میکند. چرا که به نظرشان شرکت در پارلمان روش سوسیال شونیست های انترناسیونال ۲ است. کل سندیکا های زردی که در آن دوره وجود داشتند و تعداد بسیار زیادی عضو هم داشتند را بایکوت میکند و فعالیت در آنها را تحریم شده اعلام می کند و طرفدار تشکیل سندیکاهای آوانگارد و جدیدی هستند که بری از سیاستهای احزاب سوسیال دمکرات است، دلیلشان هم این است که این سندیکاها با هزاران عضو، "فاسد" شده اند و محل فعالیت کمونیستی نیستند. طرفدار کار از پانین" و ایجاد حزب توده ای از پانین هستند و سانترالیسم حزبی و تحزب کمونیستی به این

اعتبار را رد میکنند. دلیلشان هم این است که این احزاب مرکزیت یافته به ابزاری برای ترویج خیانت رهبران تبدیل میشوند. بهترین روش برای جلوگیری خیانت رهبران، کنترل از پانین و عدم تمرکز است... و غیره.

اینها تزهائی هستند که در آن جزوه از طرف این محفل مطرح می شوند. من بعداً به این تزهائی و تاثیرات آنها در فعالیت کمونیستها بعد از انقلاب اکتبر می پردازم. منتهی فکر میکنم کلاً لنینیسم در جنگ با این جریان "رادیکالیسم چپ" شکست خورد. این شکست دلایل معینی داشت که در درجه اول باید به حمله بورژوازی جهانی به دولت شوراهای سوسیالیستی و تمرکز توجه لنین و بلشویک ها به دفاع از خود و ضرورت حمایت بی دریغ تمام کمونیستهای دنیا از شوروی اشاره کرد. در ادامه باید به شکست انقلاب آلمان اشاره کرد. شکست انقلاب آلمان و سرکوب خونین طبقه کارگر، کمونیستها در آلمان را برای اولین بار در مقابل ضرورت شیفت کردن به فعالیت مخفی کمونیستی قرار داد. ضرورتی که بعداً میبینیم که جوابی برای آن نداشتند. به هرحال این جریان در این شرایطی که به فعالیت کمونیست ها تحمیل شده بود، با این تزهائی توانست جمع وسیعی از کمونیستهای اروپا را، در شرایطی که بلشویک ها مشغول دفاع از حکومت شوراهای بودند، با خودش همراه کند. همه فکر میکردند بعد از انقلاب اکتبر نوبت آلمان است لنین در همین این کتاب "بیماری کودکی" بارها از امکان انقلاب در آلمان صحبت میکند.

اما شکست انقلاب در آلمان شرایطی را فراهم میکند که این رادیکالیسم چپ جلو بیاید. و در پایان باید به ساپورت بسیار وسیع سوسیال دمکراسی خزیده در انترناسیونال دوم از طرف بورژوازی محل اشاره کرد. بورژوازی در آلمان، ایتالیا، اتریش و هلند ساپورت وسیع احزاب سوسیال دمکراسی انترناسیونال دوم را ضامن جلوگیری گسترش بلشویسم میدانستند. آنها را رسماً در قدرت شریک کردند و در آلمان برای نمونه اولین دسته های فاشیست را از طریق همین احزاب سوسیال دمکرات سازمان دادند و به جان رهبران کارگری انداختند و لوگزامبورگ و لیبکنشت را به قتل رساندند. آلمان در آن دوره کشوری است که جهت را نشان میدهد. همه منتظر انقلاب در آلمان هستند. انقلاب یا ضد انقلاب در آلمان آینده اروپای مرکزی را رقم میزند. همه میخواهند بدانند برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی و رسیدن به همان نتیجه ای که بلشویکها در شوروی رسیدند، برای کسب قدرت سیاسی، از کجا باید کار را شروع کنند! شکست انقلاب آلمان برای این جریان شکست روش ها و سنت های بلشویکی در سازمان دادن انقلاب سوسیالیستی ابتدا در آلمان و سپس در سایر کشورهای اروپایی بود، بی جهت نیست که نقد انترناسیونال ۲ به بهانه ای برای

نقد بلشویسم تبدیل میشود. شکست مبارزه لنین علیه این جریان بر داده های تا همین امروز خودمان تاثیر داشته است. برای نمونه به تعریف از حزب لنینی، انقلابیون حرفه ای، فعالیت توده ای و فعالیت اجتماعی نگاهی بیاندازید تا ابعاد نفوذ این جریان "رادیکالیسم چپ" را در روش ها، شیوه ها و اصولاً تعریف از فعالیت کمونیستی را ببینید. من به این باز خواهم گشت.

آنچه که این پروسه "طبیعی" حرکت در جهان "رادیکالیسم چپ" را قیچی میکند مباحث "حزب و قدرت سیاسی" و "حزب و جامعه" منصور حکمت هستند که بازگشتی عمیق به فعالیت بلشویکی و سیاست بلشویکی و لنینیستی را حداقل در حزب ما بخشا در بعضی موارد باعث میشود. پخمگی، دست و پا چلفتی بودن کمونیستها که مطرح میشود، دقیقاً برمیگردد به همان سنتهایی که این "رادیکالیسم چپ" از سالهای ۱۹۳۰ به بعد فعالیت کسانی که به خودشان کمونیست می گویند را رقم زده است و سیمای کل این چپ را تصویر میکند. این ها عملاً از همه آن ابزارهایی که کمونیست ها را به مردم وصل میکند دواطلبانه صرف نظر میکنند، همه آن ابزارهایی که بقول لنین مینا و یا شرط پیروزی انقلاب اکتبر بودند. این را تئوریزه میکنند و در دنیایی که هیچ ربطی به مبارزه طبقه کارگر ندارد به حیات "کمونیستی" خود ادامه میدهند. یکی دیگر از نتایج طبیعی عدم پیروزی لنینیسم بر این "رادیکالیسم چپ" قدرت وسیع سوسیال دمکراسی در جوامع اروپائی است و این چیزی است که دقیقاً لنین در همان "بیماری کودکی" پیش بینی میکند و میگوید: "اگر سیاستهای این جریان رادیکالیسم چپ واقعاً عملی بشوند تنها کسانی که این وسط ضرر میکنند کمونیستها و طبقه کارگر و پرولتاریای آگاه هستند و آن کسی که بیشترین نفع را از آن میبرد سوسیال دمکراسی خواهد بود که در انترناسیونال ۲ لانه کرده است" و این دقیقاً اتفاقی است که افتاد! و شاید برای نسل ما بسیار بیشتر از انترناسیونال دوم هم به ما ضرر زد.

برگردیم به مختصات خود این جریان. بحثی که لنین در باره تز "دیکتاتوری طبقه یا دیکتاتوری حزب" و "حزب توده ها یا حزب رهبران" میکند بحث بسیار بسیار جالبی است. لنین می گوید که پیروزی انقلاب اکتبر نشان داد که حزب کمونیستی امکان کسب قدرت را دارد. پشتوانه این بحث لنین مباحثی هستند که به طور مشخص در جریان ماه های ژوئن تا اکتبر ۱۹۱۷ در درون کمیته مرکزی حزب و لنین درمیگیرد. سوال بطور مشخص این بود که آیا بلشویکها باید دولت موقت را سرنگون کنند و کنگره شوراهای را در مقابل کار انجام شده قرار بدهند یا اینکه باید منتظر شد تا کنگره شوراهای برگزار بشود و کنگره رای بدهد به اینکه دولت موقت منحل است





و ما خودمان دولت تشکیل میدهیم.

لنین طرفدار سرنگونی دولت موقت و دستگیری آنها پیش از برگزاری کنگره بود و جهت عمومی کمیته مرکزی هم این بود که منتظر بشویم کنگره شوراها برگزار شود و در آن کنگره به حکم رای آن، دولت موقت را با دولت سوسیالیستی جایگزین کنیم. سیر تاریخ نشان داد که حق با لنین بود و همین سیاست لنین هم اجرا شد. اما این بحث "دیکتاتوری طبقه یا دیکتاتوری حزب" در این مباحث برای اولین بار مطرح می شود. سوال میشود که شما دیکتاتوری طبقه یا دیکتاتوری حزب را می خواهید؟ لنین در "نامه هایی از دور" در فاصله سپتامبر تا اکتبر ۱۹۱۷ بحث اش این است که ما، حزب بلشویک، به نمایندگی از طبقه کارگر قدرت را میگیریم و کنگره شوراها را برگزار میکنیم و آنجا قدرت را به کنگره شوراها میدهیم که در مورد آن تصمیم بگیرند. بحث در مورد شوراها این بود که بلشویکها در آن اکثریت را داشتند. لنین این سیاست را برای شوراها که منشویکها و اس آر ها در ماه های ژوئن و ژوئیه که در آن اکثریت داشتند را مطرح نمیکند. چرا که برای لنین قدرت گیری حزب بلشویک مهم بود و نه شوراها تنها به صرف اینکه شورا هستند!

لنین در کتاب "بیماری کودکی" به این مسئله اشاره می کند و می گوید که این "دیکتاتوری طبقه یا دیکتاتوری حزب" سابقه ای دارد و امروز که بلشویکها این بحثها را از طرف کمونیستهای آلمان میشنوند یادشان می افتد که ما آن دوره این بحثها را در کمیته مرکزی داشتیم و امروز - توجه کنید که این بحث را سال ۱۹۲۰ یعنی دو سال و نیم بعد از پیروزی انقلاب اکتبر میکنند- اگر کسی از دیکتاتوری طبقه به جای دیکتاتوری حزب دفاع میکند باید به من لنین و به مای بلشویکها نشان بدهد که اشتباه کردید و قدرت را گرفتید و به من بگوید من الان با این قدرتی که در دست دارم چکار کنم؟ می گوید یا شما باید بیابید غلطی انقلاب اکتبر را به من نشان بدهید یا اینکه اگر نمی توانید نشان بدهید دست از این تزه های بچه گانه تان بردارید. می گوید این بحث "دیکتاتوری طبقه یا حزب" از طرف کسانی مطرح می شود که هیچ وقت در عمرشان فعالیت کمونیستی نکرده اند و یا از طرف روشنفکرانی مطرح می شود که علیرغم تمام علاقه ای که به بلشویسم و شخص من دارند و با تمام ارادت انقلابی که به پیروزی انقلاب اکتبر و شوراها سوسیالیستی در شوروی دارند، منتهی کاش به جای این همه حمایت از شوروی، کمی از ادبیات ما را میخواندند و می دیدند که ما چطور به این موقعیت رسیدیم؟ میگوید اصلی ترین سلاح ما اتفاقا حزب بوده است، توضیح میدهد که حزب انقلابی طبقه کارگر وجود داشت و لازم بود برای اینکه انقلاب اکتبر به پیروزی برسد. بعد توضیح میدهد که سوال این است که چه چیزی به این

حزب انقلابی امکان میدهد که انقلاب سوسیالیستی را به پیروزی برساند؟ می گوید که سوال اصلی این است که از چه طریقی دیسیپلین و نظم حزب انقلابی طبقه کارگر ممکن میشود و از چه راهی کنترل میشود و چه چیزی آن را تقویت میکند؟

لنین در جواب این سوالات میگوید: " اول خودآگاهی طبقاتی پرولتاریای مبارز و فداکاریش برای انقلاب و مقاومت اش در این راه است که آن را تضمین میکند. دوم توانائی پرولتاریای آگاه و حزب اش در پیوند با توده وسیع زحمتکشان و بخصوص پرولتاریا و حتی توانائی پیوند با زحمتکشان غیر پرولتر. توانائی پیوند و نزدیکی و حتی اگر لازم باشد تا درجه ای حل در این طبقات. سوم اثبات درستی رهبری سیاسی، اثبات درستی استراتژی و تاکتیک این رهبری سیاسی در جریان مبارزه، سیاستهایی که در جریان تجربه خود توده ها درستی شان به مردم ثابت شده اند." بحث لنین این است که می گوید بلشویکها به اعتبار حزبشان قدرت را گرفتند، منتهی چه چیزی به این حزب امکان این را داد که بتواند این کار را بکند، در درجه اول خودآگاهی و فداکاری پرولتاریای مبارز و متشکل و مقاومت اش در حزب است و دوم پرولتاریای آگاه. وقتی میگوید آگاه منظور اش آن بخشی است که در حزب بلشویک متشکل شده اند. میگوید توانائی اش در پیوند با توده وسیع زحمتکش و توانائی پیوند اش با طبقه زحمتکش غیر پرولتر و حتی اگر لازم باشد به درجه ای در این طبقات حل شدن اش و سوم اینکه شما باید قدم به قدم به مردم نشان بدهید که سیاستهایان درست هستند.

بلشویکها نشان دادند که سیاستها و تاکتیکهایشان درست است و مردم در تجربه خودشان تجربه کردند که بلشویکها درست می گویند. میگوید که این جریان محفل فرانکفورتی ها اگر واقعا از مای بلشویک میخواست بشنود که چطوری توانستیم انقلاب سوسیالیستی را در روسیه به پیروزی برسانیم؟ ما میگویم یکی از دلایلی این بود که ما از هر امکانی برای اینکه بتوانیم طبقه کارگر را به خودآگاهی سوسیالیستی برسانیم، استفاده کردیم. از جمله شرکتان در پارلمانهای بورژوائی، از جمله شرکتان در سندیکاهای زرد کارگری، و اینجا برمیگردد به تزهائی که این محفل طرح کرده است مبنی بر اینکه که پارلمان تاریخی ابزار بورژوازی است و باید از آن پرهیز کرد. که شرکت در سندیکاهای زرد کارگری غیر اصولی است و ما باید سندیکاهای منزه و تمیز خودمان را درست کنیم و غیره.

لنین میگوید: "اینها میگویند ما باید سندیکاهائی را درست بکنیم که یکی از شرطهای عضویت در این سندیکاها پذیرش شوروی به عنوان یک قدرت سوسیالیستی در دنیا باشد." میگوید شما یا کارگر را نمی شناسید یا اصلا نمی دانید سیستم فکر مردم چگونه است. کارگر آلمان چرا برای اینکه به حق اش برسد، مطالباتش را

به کرسی بنشانند و بورژوازی آلمان را سرنگون کند، ابتدا باید شوروی را قبول داشته باشد؟ و درثائی سندیکای شما چرا باید این اندازه منزه باشد؟ شما روشنفکرانی هستید که فکر میکنید تشعشعات فکریتان باعث می شود که کارگر منزه کمونیست و سوسیالیست می آید در سندیکای شما متشکل میشود و بعد هم زمانی قدرت را میگیرد و مثل بلشویکها قهرمانانه بورژوازی را سرنگون میکند. درحالی که بیرون از تشعشعات فکری شما صدها و میلیونها کارگر در این سندیکاهای زرد متشکل شده اند. و بالاخره می گوید هرجائی که ده نفر کارگر متشکل شدند شمای کمونیست باید بروید آنجا و کارگر را متوجه منافع اش بکنید.

لنین سه فاکتور بالا را توضیح میدهد تا جواب تزهائی محفل فرانکفورتی ها را داده باشد. یکی از دلایلی که بلشویکها توانستند قدرت را بگیرند این بود که به توده ها قدم به قدم نشان دادند که سیاستهای بلشویکها درست است. زمانی که شوراها کارگری در پتروگراد اکثریتشان با اس آر ها و منشویکها بودند، بلشویکها علیرغم اینکه کمیته مرکزی شان تحت پیگرد دولت موقت بود، علیرغم آن کمپین کثیف جاسوس بودن لنین، از شرکت در پارلمان، ابا نکردند چرا که میخواستند به مردمی که امیدشان را به دولت موقت بسته بودند، نشان دهند که بلشویکها حق دارند که این دولت نه خواهان پایان دادن به جنگ است و نه زمین مالکان بزرگ را تقسیم میکند و غیره. در شرایطی که کل اسکلت حزبی حزب بلشویک در فاصله ی ماه های ژوئن و ژوئیه ۱۹۱۷ کلا مخفی می شود و در استانهای شرقی تر برای نمونه کل اسکلت حزبی شان منحل میشود و جمعا هزاران نفر کادر حزبی زندانی شده اند. درست در این شرایط بلشویکها در پارلمان ماندند برای اینکه به مردم امکان بدهند که تجربه شان را بکنند. در مقابل این سیاست محفل فرانکفورتی ها و همفکران دیگر اروپایی شان که بعضا امکان شرکت در پارلمان های خود را هم داشتند، از شرکت در آن و از شرکت در اتحادیه های کارگری درست پس از پایان جنگ و برگشتن سر ها بطرف شوروی خودداری میکنند. عملا از استفاده از ابزارهای مبارزه اجتماعی دست میکشند و پایه های آن چپی که منصور حکمت بعد ها به آن پخمه و دست و پاچلفتی لقب داد را گذاشتند.

به نظر لنین یکی از دلایلی که کمونیستهای آلمان به طور مشخص به دام این "رادیکالیسم چپ" می افتند ضرورت انتقال از فعالیت علنی به فعالیت مخفی و جواب نداشتن برای این امر است. میگوید کمونیستهای آلمان بخصوص و کمونیستهای هلند و ایتالیا هم آمادگی انتقال از فعالیت علنی به فعالیت مخفی را نداشتند و فعالیت در شرایط مخفی را نمی شناسند و به همین خاطر تئوری هائی بیرون میدهند





که اساساً خود اینها را از فعالیت مخفی دور نگاه میدارد و آن خاصیتی که فعالیت مخفی باید به کمونیستها بدهد را از آنها میگیرد. واقعیت امر هم همین را نشان میدهد. خط سیاسی که به "فرانکفورتی" ها مشهور شد، بعلت عدم جوابشان به نوع و شکل و ضرورت فعالیت مخفی کمونیستی، یکسر به نفع حزب انقلابی طبقه کارگر میرسند و بجای آن ابزاری که کمونیست ها برای پیروزی بر بورژوازی محتاج آن هستند، به تئوری اعتراضات توده ای بجای حزب انقلابی میرسند. خطوطی از همین نگرش البته در مباحث میان لوگزامبورگ و لنین قبلاً دیده میشد، این جریان بود و همه این را بعنوان یک سیستم فکری ارائه کرد. نوع حرکت جریان اسپارناکیست ها در جریان انقلاب ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ همین نگرش را بشدت نشان میدهد. لنین برای روش کردن اشتباه این "رادیکالیسم چپ" فعالیت مخفی بلشویکها بعد از ۱۹۰۵ و دوره اختناق کرنلیف در ماه های ژوئن و ژوئیه ۱۹۱۷ را توضیح میدهد و ابعاد این فعالیت مخفی و شیفت کردن از فعالیت علنی به مخفی و بالعکس را توضیح میدهد. لنین خمیرمایه و آن هسته اصلی که این تنوع فعالیت را برای بلشویک ها ممکن کرد را به درستی همان حزب انقلابیون حرفه ای میداند. "رادیکالیسم چپ" اما نه ربط این فعالیت علنی و مخفی را میفهمید و نه حتی و شاید درست به همین دلیل احتیاجی برای داشتن یک حزب انقلابی کمونیستی را نمی دید. نوشته های اولیه این جریان دفاعی پرشور از ضرورت وجود یک تشکل توده ای انقلابی از پائین تشکیل شده کمونیستی دارد. سال به سال اما معنی واقعی این تشکل رویایی روشن تر میشود تا جایی که در ابتدای سال های ۲۰ دیگر رسماً ضرورت داشتن یک حزب انقلابی را کنار میگذارند. لنین در ادامه همان توضیحات بالا میگوید که متأسفانه کمونیستها اروپا بخصوص کمونیستهای آلمان و ایتالیا این ضرورت نقب زدن از فعالیت علنی به فعالیت مخفی را نفهمیدند و متوجه نشدند و تزهائی را طرح کردند که عملاً اینها را در دنیای تخیلاتشان نسبت به انقلاب سوسیالیستی محبوس میکند و عملاً دستشان را از مردم میبرد.

اجزای گوناگون و یا سیستم فکری که محفل فرانکفورتی ها از خود در آن زمان ارائه میدهد بخشی از آن مخالفتشان با مقوله "رهبران" است. مخالفت یا ضدیت با رهبران انترناسیونال ۲ بهانه ای شد تا کلاً ضرورت وجود رهبران کمونیست هم نفعی شود. ظاهراً توده ها خود رهبران خود را تربیت میکنند. حزب انقلابی هم که ضرورتی ندارد و باید از پائین تشکلی منزه ساخت، شرکت در پارلمان و اتحادیه های کارگری هم که نفعی میشود، آنچه که برای جریاناتی که این سیستم فکری را قبول کردند، باقی ماند، جمع منزه و انقلابی و پادروهای کمونیست ها بوده. درست همان

چیزی که در اروپای امروز شاهدش هستیم و درست همان چیزی که چپ سنتی و پرت و هپروتی ایران از خودش نشان داده است. جالب است وقتی که ما این چپ را با آن چپی که به بلوک شرق وصل بود مقایسه کنیم. حزب توده برای مثال بسیار بیشتر از همه سازمان های چپ به تشکل های توده ای معتقد بود و بوجودش هم میآورد، بیشتر از همه سازمان های وابسته به این گرایش سنتی، کار علنی و مخفی را تلفیق میکند و حزبش را میسازد و کارش را میکند.

اگر یک لحظه سیاست های حاکم بر احزاب را فراموش کنیم و فقط به سبک کار بپردازیم، سبک کار احزاب وابسته به بلوک شرق بسیار بسیار زمینی تر و نزدیکتر به روشهایی هستند که بلشویک ها مبلغش بودند. رهبران برای این احزاب جای خود را دارند، تشکل های توده ای، حزب و کلاً آن دستگاه حزبی که کمونیست ها محتاج آن هستند. تلخی داستان این است که این دستاورد هم در کنار بقیه دستاوردهای انقلاب اکتبر در اختیار بورژوازی روسیه قرار گرفت. شکست انقلاب اکتبر این دستاورد ها را هم از آن بلوک شرق کرد.

به بحث لنین بازگردیم. در رابطه با بحث "رهبران" میگوید که اتفاقاً در شرایط فعالیت مخفی است که ضرورت رهبران هزار برابر بیشتر می شود. می گوید آن کمونیستی که معنی فعالیت مخفی را نفهمد ضرورت وجود رهبران را نمی فهمد. آن کمونیستی که می فهمد من در شرایط خفقان مجبورم فعالیت مخفی بکنم اهمیت رهبران را میفهمد. به نظر لنین آن کمونیستی که فعالیت سیاسی نکرده است، میتواند این چنین سوال کند که "حزب رهبران" احتیاج داریم یا "حزب توده ها"؟! لنین میگوید اگر این رهبران نتوانند در شرایط مخفی راه را به مردم نشان بدهند، اگر نتوانند در شرایط مخفی و در تجربه خود مردم به آنها نشان بدهند که حق با آنها است، اگر این رهبران نتوانند در تجربه خود مردم نشان بدهند که ما کمونیستها داریم درست میگوئیم... در آنصورت این رهبران هیچ وقت نمی توانند حزبی را درست بکنند که بتواند توده ها را جمع کند و انقلابی را سازمان دهد. میگوید خیال باقی است کسی که فکر کند با دور زدن این رهبران شما می توانید حزب توده ای درست کنید. لنین رهبران کمونیست را بعنوان آن تسمه نقاله ای که فعالیت مخفی را به فعالیت علنی وصل میکند، که لحظه به لحظه به مردم راه نشان میدهد و درستی سیاست های حزبش را به مردم ثابت میکنند و بعنوان فاکتور غیر قابل چشم پوشی که رنگ خود را از ابتدا تا روزی که طبقه کارگر قدرت میگیرد، میشناسد و معرفی میکند. طبعاً بحث کل رهبران کمونیست یک مبارزه طبقاتی را مد نظر دارد. از مروجین و تئوریسین هایش تا سازماندهندگان و مبلغینش.

لنین دقیقاً چنین سازمانی را سازمان انقلابیون

حرفه ای نام نهاد. سازمانی از رهبران کمونیست. این بحث بعدها به چنان مقوله ای بدل شد که گویی منظور لنین جمع رهبرانی است که روزانه زیر نور چراغ دودب نشسته و نقشه انقلاب میکشند! لنین میگوید جمع فرانکفورتی ها متوجه نیستند که این بحث "حزب طبقه یا حزب رهبران" نقد کائوتسکی و انترناسیونال دوم نیست! آنها رهبر یک جریان دیگری هستند آنها رهبران یک سیاست دیگری هستند. نمیشود برای حزبی که خیانت کارش میدانیم نسخه ببیچیم. میگوید این بحث "حزب رهبران یا حزب طبقه" دارد تیر به پای روزا لوگزامبورگ و لیکنشت در آلمان میزند. این دقیقاً عین جمله اش است: "تیر به پای روزا لوگزامبورگ دارید میزنید! چون از نظر ما بلشویکها در دولت سوسیالیستی شوروی، آن کمونیست رهبری که اتفاقاً باید حزب حول آن جمع بشود روزا لوگزامبورگ است نه کائوتسکی و شما با این بحثها عملاً روزا لوگزامبورگ را در مقابل بورژوازی تنها میگذارید" و نشان میدهد که تنها فایده این بحث برای بورژوازی است. میگوید بورژوازی احزاب و رهبران خودش را دارد. شما طبقه کارگر را از رهبرانش و حزبش محروم میکنید.

لنین میگوید یکی از مشکلات محفل فرانکفورتی ها این است که انتقال از فعالیت علنی به فعالیت مخفی را نفهمیدند. می گوید که مطلوب ترین شرایط برای کمونیستها این است که ضمن داشتن یک حزب مخفی با رهبران شناخته شده، آدمهایی را داشته باشند که در پارلمان بورژوائی از این حزب مخفی حمایت میکنند و حرفش را میزنند. حتی اگر رسماً نمی گویند که عضو این حزب هستند ولی سیاستهای این حزب را حمایت میکنند. می گوید شرکت در پارلمان و سندیکاها موجود کارگری اتفاقاً بخش اصلی از دادن خودآگاهی طبقاتی به طبقه کارگر است. میگوید بروید میان مردم و ارگانهای توده ای را سازمان بدهید و رهبران را با حزب بیاورید، اتحادیه، پارلمان، سندیکا، انجمن ها، محلات، کارخانجات و همه جا مردم را حول سیاستهای درستی که به درستیشان باور دارید متشکل کنید و بگذارید مردم خودشان درستی سیاستهای انترناسیونال سوم و بلشویسم را تجربه کنند.

با غلبه جریان "رادیکالیسم چپ" به منقد رسمی بلوک شرق و با شکست لنینیسم، فرصت یا امکان برای سنت ما که سنت بلشویسم و سنت لنینیسم است نماند. بخاطر بیاورید هرکسی که علیه بلوک شرق و سوسیالیسم بلوک شرق بود، اتوماتیک وار مجبور بود برود در تعریف از خودی که این "رادیکالیسم چپ" دست داده بود، زندگی کند. فرقی نمیکرد شما چریک بودید یا خط ۳. آن چیزی که سنت واقعی لنینیسم را نشان داد و سعی کرد لنینیسم را دوباره روی پای خود بگذارد





مباحثی بود که منصور حکمت مطرح کرد. از دهه ۳۰ به بعد رادیکالیسم چپ به بستر اصلی آنچه که متاسفانه به آن کمونیسم گفته میشد و بلوک شرق را قبول ندارد، تبدیل میشود. این همانطور که قبلاً گفتیم به نظر من نتیجه شکست لنینیسم در خود شوروی و در نقد این جریان بود. تبدیل شدن این جریان به بستر اصلی "کمونیسم" تنها معنی "هویتی" نداشت، بلکه کل دستاوردهای لنینیسم و بلشویسم را که منجر به پیروزی انقلاب اکتبر گشت را کنار گذاشت. حزب انقلابیون حرفه ای در بهترین حالت تبدیل به خانه های تیمی شد. تبلیغ کمونیسم و آشنا کردن طبقه کارگر به کمونیسم تبدیل به حریم انقلابیونی شد که کسی از حرفشان حالی نمیشد. مارکس از رهبر انقلابی طبقه کارگر به فیلسوفی که هنرش کشف ماتریالیسم دیالکتیک بوده است تبدیل میشود. کمونیست ها از انسان های خطرناکی که هر کجا سروکله شان پیدا میشود، مردم را متحد و مبارزه را سازمان میدهند، به انسان های مریخی که ربطی به جامعه ندارند و تنها "محفل" خود را با خود دارند تبدیل میشوند. دیگر ضرورتی به وجود رهبران کمونیست دیده نمیشود. آنکه بعنوان رهبر شناخته میشود هم چریک از جان گذشته شیفته چه گوارا است. در ایران "ماهی سیاه کوچولو" جای "چه باید کرد" را میگیرد.

کمونیسم همه چیز است جز ابزار مبارزه طبقه کارگر. طبقه کارگر در سال های پس از دهه ۳۰ محروم از رهبران کمونیست خود، محروم از احزاب انقلابی و کمونیست خود، محروم از کمونیست هایی که قدم به قدم در مبارزه شان راه پیروزی را نشان میدهند، محروم از سیاست کمونیستی در بهترین حالت خود را در احزاب بجا مانده از انترناسیونال ۲، احزاب سوسیال دمکرات موجود و اتحادیه های وابسته به آنها می یابد.

برای ما حکمتیست ها، مباحث کمونیسم کارگری و بخصوص "حزب و قدرت سیاسی" و "حزب و جامعه" است که سیر تاکتونی را میشکند و تصویر یک فعالیت کمونیستی دیگر را مقابل کمونیست ها و طبقه کارگر قرار میدهد. تاریخ حزب کمونیست کارگری و جدایی ما حکمتیست ها، تاریخ تعیین بخشیدن به کمونیسم لنینی و انقلاب اکتبر است. نگاهی به فعالیت این حزب به نظر من سرپل های واقعی برای این کمونیسم از جنس دیگر را نشان میدهد. نگاهی به حزب ما، صف رهبرانی که سیاست های کمونیستی را نمایندگی میکنند و مردم را حول آن سازمان میدهند، سیاست هایی که از طرف این حزب بدور از هر ملاحظه ای هدفشان نقد بی اما و اگر سیاست های بورژوایی و گفتن واقعیت به مردم و طبقه کارگر است، سازمان دادن ارگان های تشکل مردم، همه و همه به نظر من نشانه هایی از این هستند.

احتمالاً سوال شود که امروز در چه موقعیتی

هستیم و کل این بحث چه ربطی به امروز ما دارد؟

نمونه ای شاید بحث امروز مان را روشن کند: کمیته سازمانده اطلاعیه ای را در رابطه با دستگیریهای اخیر منتشر کرد. در این اطلاعیه گفتیم که باید مواظب خودمان باشیم و فعالیت مخفی مان را بعلت فشار پلیس سیاسی مخفی ترکیم و در عین حال باید فعالیت علنی مان را وسیع تر کنیم. از طرف بعضی از رفقا چه رفقائی که اینجا هستند و چه رفقائی که در ایران هستند سوال شد که چطور می شود هم مخفی بود هم فعالیت توده ای و اجتماعی را وسیع تر کرد؟

در چهارچوب سنت "رادیکالیسم چپ" این غیر ممکن است. متناقض است. شما اگر فعالیت مخفی میکنید معنی آن این است که قایم شوید! در ارگانهایی که امکان فعالیت اجتماعی به شما میدهند نباید شرکت کنید! مخفی شدن و کاری به کار مردم نداشتن هم دقیقاً همان چیزی است که هم پلیس سیاسی میخواهد و هم آن سنت موجود "رادیکالیسم چپ" تئوریش را هم در اختیاران قرار میدهد. آنچه که در بیانیه کمیته سازمانده آمده است به نظر من در سنت بلشویسم معنی میدهد، به نظر من ما کمونیستها، ما حکمتیستها باید یک بار دیگر فعالیت توده ای را در شرایط اختناق از بلشویکها یاد بگیریم.

تنها سنتی که امروز ما امکان رجوع به آن را داریم، علیرغم هر نقدی از انقلاب سوسیالیستی شوروی داشته باشیم، سنت بلشویکی فعالیت مخفی و توده ای است. بحث هم فقط یادگیری فعالیت در شرایط مخفی نیست، بحث در مورد یک نوع فعالیت دیگر، یک نوع تشکل دیگر، یک نوع تبلیغ دیگر و یک نوع "رهبران" دیگر است. فکر میکنم حزب حکمتیستها تا همین امروز نمونه هایی از این نوع بلشویسم را نشان داده است. به یکسال و نیم گذشته نگاه کنید تا آن کمونیسم متفاوت را ببینید. همین دلیل خشم لشکر "چپ" از این حزب و رهبران علنی و مخفی و شخصیت ها و سازمان و دستاوردهایش است. برای این حزب تشدید فعالیت مخفی و "حفظ خود" به معنی تشدید فعالیت اجتماعی و توده ای، میتواند باشد.

فعالیت مخفی به معنی مخفی بودن رهبران و سازمان حزب، نه مخفی بودن قانع مردم، نه مخفی بودن با مردم بودن، نه مخفی بودن اینکه مردم تجربه کنند که ما درست میگوئیم، فعالیت مخفی یعنی وسیعاً در ارگانهایی که خود بورژوائی برای کارش تهیه کرده است دو فاکتو تحمل اش میکند و مردم را با سیاست خود همراه میکند. هر کدام از اینها در شرایط معین ما معنی معینی میدهند. من بحث طبعاً این نیست که بروید در شوراهای اسلامی شرکت کنید یا در انجمنهای اسلامی، منظور سازمان دادن ارگان های توده ای در چهارچوب توازن قوای معین امروز است. ممکن بودن آن را این دو سه ساله اخیر همه

دیده اند. این یعنی خط کمونیستی را به محک تجربه مردم و طبقه کارگر تبدیل کنید، اینکه مردم در تجربه خودشان ببینند که کمونیست ها راست گفتند و راست میگویند. و این اتفاقاً یکی از نقاط قوت حزب حکمتیستها است. همین، حزب حکمتیستها را به درجه ی زیادی متفاوت کرده از تمام این احزابی که به خود کمونیست می گویند. حکمتیست ها پا جانی گذاشته اند که میتوانند و باید به مردم در قدم به قدم زندگی شان و تجربه شان نشان بدهند که سیاست درست و کار درست یعنی چه؟ و قدرت عکس العمل نشان دادن و تجربه را به مردم بدهد. قدرت عکس العمل دادن به مردم دادن مهم است. امروز بخصوص برای ما مهم است. بر خلاف آن ارثی که "رادیکالیسم چپ" برای ما بجا گذاشته است مهم است. همین تجربه یک سال و نیم، دو سال گذشته نشان داد که آنجائی که کمونیستها از ابزارهای موجود بورژوازی نخواهند استفاده کنند، خودشان می توانند ابزارها و تشکلهای وسیعی درست بکنند که در مقطعی حتی سیاست را در جامعه ی ایران رقم بزنند. قدرت عکس العمل دادن به مردم یکی از فاکتورهای مهم فعالیت بلشویکی است و به نظر من فعالین حکمتیست در چند سال گذشته نمونه هایی از این را به دست داده اند. نمونه هایی که علیرغم فشار پلیس امنیتی و "چپ" ها، افتخار آمیز است. افتخار امیز است بخاطر اینکه در سنت بلشویسم جا میگیرد، بخاطر این که همین امکان عمل سیاسی را خارج از آنچه که دایره پذیرفته شده آن "چپ" موجود و قابل تحمل برای بورژوازی است را بدست داده است.

این همان بحثی است که در رابطه با بحران اقتصادی و اینکه امکان شورشهای اجتماعی وجود دارد در کنگره مطرح کردم. اگر ما از همین الان کنار مردم نباشیم و آنجائی که امکان عکس العمل به معنی شورش اجتماعی مردم هست، نباشیم که به مردم بگوئیم "غارت نکنید! باید برویم مواد خوراکی و مایحتاج اولیه زندگی مان را صادره کنیم و خودمان بین مردم تقسیم کنیم" امکان عکس العمل دیگری به مردم نداده ایم. بدون ما مردم حداکثر غارت میکنند و برمیگردند خانه. عمل مردم علیه گرسنگی با شرکت ما باید تبدیل به یک حرکت پیوسته و متشکل که نفعش برای طبقه کارگر و مبارزه اش است تبدیل شود. نمیشود تنها با انشا نویسی درباره بحران اقتصادی و دلایلش مردم را برای این روز و این تجربه آماده کرد. این فرق فعالیت کمونیستی و حکمتیستی با بقیه آنها که به خودشان "چپ" میگویند است. برای چنین فعالیت هایی است که ما بخصوص در شرایط اختناق هزار بار بیشتر از شرایط فعالیت آزاد محتاج حزب و تمرکز رهبری هستیم. ولی آیا منظور آن رهبری است که "رادیکالیسم چپ" معرفی میکند؟

## اول مه از نگاه کارگر سوسیالیست

ادامه از ص ۱

گرانی، ثروتمندان ثروتمند تر شده و کارگران فقیر و گرسنه تر نگه داشته میشوند. کالای سرمایه داران روز به روز گران تر و قیمت نیروی کار کارگر یا ثابت مانده و یا اصلاً این نیرو و کالا به فروش نمی رود و گروه گروه از کارگران بیکار میگردند. خطر گرسنگی و فلاکت، ضرورت اتحاد طبقه کارگر، جمع شدن و سازمان دادن مصادره های انقلابی را ایجاب میکند.

باید به طبقه کارگر خاطر نشان کرد که مجامع عمومی کارگری سنگری است که در آن طبقه کارگر میتواند اتحاد خود را برای جلوگیری از پاشیده شدن شیرازه خانواده های کارگری در نتیجه فلاکت، تامین و تضمین کند. برگزاری مجامع عمومی کارگری بطور سازمانیافته و منظم، ضامن موفقیت کارگران در مقابله با خطر فلاکت و پس زدن تعرض کارفرماها و دولت به سطح معیشت طبقه کارگر است.

همچنین باید خاطر نشان ساخت که بیکاری منشا کار ارزان و سود کلان سرمایه داران و تحمیل فقر و گرسنگی به طبقه کارگر و کودکان و خانواده هایشان اعم از شاغل و بیکار است. راه مبارزه با بیکاری امروز ایجاد اتحاد و جنبشی علیه بیکاری است. جامعه بشری بیش از هر زمان دیگر به برگشتن طبقه کارگر به راس مبارزات اجتماعی و انسانی و علیه ستم و سرکوب و استثمار و فقر و جنگ و تباهی کودک و ستمکشی زن، نیاز دارد.

جامعه بشری تشنه انقلابات سوسیالیستی کارگری است. هیچگاه توحش سرمایه داری و فضای ناامنی و ترس و جنگ و پایمال کردن حقوق انسان به این اندازه با شك و تردید و نفرت بشریت از نظام سرمایه داری و بازار آزاد و سیستم بردگی مزدی روبرو نبوده است. هیچوقت جامعه بشری به اندازه امروز به مارکس و کمونیسم و سوسیالیسم و انقلاب کارگری نیاز نداشته است.

پیام اول مه به جوامع بشری، پایان ستم و بهره کشی و زورگویی و آغاز آزادی و برابری است.

طبقه کارگر، ابراز وجود طبقه کارگر در اول ماه مه پشوانه فرداست. پشوانه هفته بعد و ماههای بعد است.

هر سال در روز کارگر در ایران هم خانه کارگرو دیگر دولتی ها تعدادی کارگر را جمع می کنند. یا در گوشه و کنار محافل کارگری مشغولند و کارهایی دارند می کنند. مسئله مهم تدارک اول ماه مه است. میبایست به جای خانه کارگر و دولتی ها، رهبران کارگران در شرکت نفت، ذوب آهن، ماشین سازی و نساجیها و شرکت واحد جلو بیفتند و بگویند ما صد هزار کارگر را در خیابانهای تهران جمع میکنیم. اول مه، سراسر کارخانه ها و مراکز کار را تعطیل میکنیم.

راههای گوناگونی وجود دارد و ابتکارات زیادی میشود به خرج داد تا کارگران را بسیج کرد و اول مه با شکوهی را برگزار نمود. اگر در جریان اول ماه مه ۵ تا سخنرانی کارگری و سوسیالیستی بشود، چند تا قطعنامه کارگری صادر و تایید گردد، که امیدوارم يك قطعنامه سراسری باشد، که صحبت از این میکند که کارگر باید سرنوشت جامعه ایران را تعیین کند، ما دیگر تحمل گرسنگی و فقر را نداریم، اسالو و دیگر کارگران زندانی و همه زندانیان سیاسی باید آزاد شوند...

آنوقت ما میتوانیم ادعا کنیم که اول مه میخ اش را کوبیده است و از فردای روز کارگر، طبقه کارگر قدرتمندی داریم. و جامعه بازتر و امیدوارتری در پیش رو داریم.

آزیتاتورهای سوسیالیست در میان کارگران در این روز نقش مهم و تعیین کننده دارند. این روزی است که به خودآگاهی طبقاتی کارگران میتواند کمک کند. در این روز باید به طبقه کارگر باز و باز هم خاطر نشان کرد که ماهیت سرمایه داری، هر چه ارزان تر کردن کالای کارگر که نیروی کار او است، میباشد. وقتی قیمت همه کالاها چند برابر میشود، تنها کالای کارگر برای فروش که نیروی کارش است را در همان سطح نگه میدارند و یا حتی پرداخت همین ناچیز دستمزد را هم به تعویق میداندازند. از قبل بحران اقتصادی و تورم و

همچنین اول مه روزی نیست که مشکلات طبقه کارگر را حل کند یا کارگران را به خواستههای اقتصادیشان برساند. اول مه روزی است که طبقه کارگر هر کشوری میاید و میگوید من بعنوان طبقه کارگر با این سیستم تبعیض و نابرابری و این سرمایه داری و بحرانها و جنگهایش و با استثمار و سرکوب و نظام برده داری و تحمیل فقر و گرسنگی و اعتیاد و فحشایش و با همه این بلاهایی که سر مردم آورده و میاورند مخالفم. این سرنوشت بشر نیست و نباید باشد. سرنوشت بشر را نباید يك عده مفتخور و جانی و سودجو و ضد انسان تعیین کنند. طبقه کارگر حضور دارد، من در جامعه حضور دارم و من برای جامعه راه حل دارم. این شیوه اداره جامعه شایسته انسان نیست. این حیوانی است و ما دنیای بهتری را میخواهیم بسازیم.

این روز، روزی است که باید سرها بسوی طبقه کارگر برگردد. وگرنه اگر کارگران مثل روزهای دیگر بنشینند و سر توی سر هم کنند و شرح بدبختی هایشان را بدهند خوب این دیگر ربطی به مردم دیگر و به جوان و زن و کارمند و به دانشگاه و محله و غیره ندارد. باید توجه کل جامعه را به خودش جلب کند. مردم بگویند ببینیم کارگران امروز چه میگویند؟ طبقه کارگر در مورد بحران اقتصادی و تورم و گرانی و فلاکت امروزه که دارند به مردم تحمیل میکنند نظرش چیست؟ در مورد انتخابات و بازي های بورژوازي چه نظری دارد؟

در مورد این اتفاقاتی که در دنیا میافتد نظرش چیست؟ در مورد فوری ترین مسائل جاری نظرش چیست؟ در مورد اسالو و مددی و کارگران زندانی هفت تپه و همه زندانیان سیاسی و آزادیشان چه میگوید و چه میکند... از مسائل مهم جهانی گرفته تا مسائلی که یقه طبقه کارگر و مردم را گرفته است.

اگر این اتفاق بیفتد اول مه در شرایط امروز جایگاه مهمی پیدا خواهد کرد. این برای فردای روز کارگر پشوانه عظیمی است. حضور طبقه کارگر، نمایش قدرت

# آزادی ، برابری ، حکومت کارگری

→  
کارگران، رفقا!

سرمایه داری خود شیپور جنگ طبقاتی را نواخته است. جنگ و تخصص و معاملات و توافقات بورژوازی در جهان بر سر تقسیم سود و ثروت است. سود و ثروتی که مال خودشان نیست و تماما حاصل دسترنج طبقه کارگر بین المللی است. این جنگ و تخصصات و معاملات و این تلاشهای ضد انسانی طبقه سرمایه دار، طبقه کارگر را به مصافی طبقاتی آشکار و رو در رو و سرنوشت ساز می طلبد. مصافی که نتیجه اش میتواند یا تحمیل گرسنگی و فلاکت بیشتر به طبقه کارگر و یا در آوردن حق کارگران از حلقوم سرمایه داران و تامین رفاهیات و زندگی انسانی و در نهایت خلع ید سرمایه داران از کلیه داراییهای جامعه باشد.

بورژوازی با توسل به زور و فریب، تصویر انسانهای بی اراده و اختیار و مظلوم و یا در فرهنگ جمهوری اسلامی "مستضعف" از کارگر به جامعه میدهد. تصویر انسانهایی که محکومند به کار

تامین میکنم چرا صاحب جامعه نیستیم؟ چرا قدرت دستم نیست؟ چرا من حکومت نمیکنم؟ چرا من کار کنم و کس دیگری حکومت کند؟ این دنیا وارونه است. اکثریت کارکن جامعه محرومند و اقلیت مفت خور همه کاره اند و صاحب همه چیزاند حتی نیروی کار بازوان من. چرا؟

اول مه گذاشتن این علامت سؤال جلو روی جامعه و قبل از هر کس جلو روی کل طبقه کارگر در هر کشوری است. اگر در این روز کارگران سوسیالیست این تصویر را از طبقه کارگر و جایگاه اجتماعی آن به جامعه بدهند یک پیروزی محسوب میشود.

میتوان دست در دست هم با رژه های خیابانی ده ها و صدها هزار نفره کارگران و خانواده هایشان در همه شهرها، اول مه بزرگ و با شکوهی با شعار، لغو کارمزدی و "استثمار انسان موقوف!"، برگزار کنیم.

مزدی و بردگی. یا بیکارند، فقیرند، چشم به دست سرمایه دار دوخته اند که چه وقت آنها را به کار میگیرد و چه وقت آنها را اخراج میکند و دستمزدشان را بموقع میدهد یا نه...

این تصویری که سرمایه داری از کارگر به جامعه داده و میدهد، تصویر انسانهایی مظلوم، بی اراده و بی اختیار است. کارگر در این روز میاید میگوید این تصویر وارونه است.

اول مه، روز گفتن "نه" طبقه کارگر به سیستم، روش و نظام سرمایه داری است. اول مه روزی است که طبقه کارگر می آید و اعلام میکند که تولید کننده همه نعمات زندگی است. اگر طبقه کارگر کار نکند جامعه میخوابد. زندگی میخوابد. کارگران اگر یک روز کار نکنند حمل و نقل می ایستد، نفتی صادر نمیشود، ماشینی تولید نمیگردد، از لباس و کفش و کلاه و رفاهیات در بازار خبری نیست، نانی از تنور در نماید و ذباله از سرو کول آقایان شکم سیر بالا میرود...

در این روز کارگر می آید و می گوید، من که همه نعمات و وسایل و نیازهای بشر را

mozafarmohamadi.com  
mozafar.mohamadi@gmail.com

## ادامه از ص ۶

هیچ چاره ای ندارد جز اینکه بُلشویکی کار کند.

ابتدای سمینار گفتم که سوال این است که آیا یک حزب کمونیستی در شرایط اختناق امکان توده ای شدن دارد؟ جواب من به این سوال مثبت است و حزب میتواند و باید به یک جریان اجتماعی و بزرگ تبدیل شود. جریانی که مردم می شناسندش و سیاستهایش را قبول دارند. تلاش من این است که هم خودمان متوجه این بشویم و هم فعالین حزب در ایران را بخصوص متوجه این بکنیم. فعالیت در شرایط خفقان متأسفانه نه "استثنا" بلکه "قاعده" فعالیت کمونیستی است و ما درست در چنین شرایطی باید توده ای بشویم. در شرایط استثنایی اعتلای انقلابی فرصت زیادی برای همراه کردن مردم با خودمان و سازمان دادنشان را نخواهیم داشت. با تشکر مجدد از همه شما

سیاست های حزب را به شکل دیگری جلو میبرد.

در نهایت این داستان، هدف اول ما ساختن آن ماشین حزبی است که امکان سرنگونی بورژوازی را داشته باشد و دوم قدم به قدم در تجربه روزانه مردم دست ها را در دست هم بگذاریم و نشان دهیم که ما درست میگوییم و حق با ماست و باید با ما همراه شد.

اگر حزب حکمتیستها، بخواهد تبدیل شود به حزبی که در شرایط اختناق بتواند مردم را متشکل کند بتواند دست مردم را در دست همدیگر بگذارد و بتواند آن اعتماد به نفس را به مردم بدهد که گرمای دست همدیگر را احساس کنند و بتوانند با همدیگر عکس العمل مشترک نشان بدهند و بتوانند با هم بگویند این کار را با هم انجام میدهم و آن کار را با هم انجام نمی دهیم و سیاست های ما را اجرا کنند...، حزب اگر خواهد این امکان را به خودش و به مردم بدهد

به نظر من فعالیت کمونیستی در شرایط اختناق یعنی رهبری را به شدت متمرکز کردن و در عین حال فعالیت را در سطح افقی و اجتماعی وسیع کردن. این همان سازمان انقلابیونی که لنین از آن اسم میبرد. این حزبی است که رهبران مردم را در محل متشکل میکنند، حزبی است که فلان جا بدون اینکه کسی بگوید حکمتیست است، اما سیاست حزبی را جلو میبرد. یعنی کمیته حزبی که اگر یکسال هم رابطه اش با رهبریش منظم نشد، خودش راسا بعنوان رهبر محلی که در آنجا است مردم را متشکل میکند و دست ها را در دست هم میگذارد. یعنی حزبی که رهبران در هر سطحی و هر کجا که هستند بدون این که حتی بودنشان با حزب علی السویه باشد یک کار و یک سیاست را دنبال میکنند. همان حزبی که بقول لنین فلان "طرفدارش" در پارلمان نشسته و همان

به حزب حکمتیست پیوندید